



سازوکارهای تبدیل سرمایه قبیله‌ای به سرمایه مقاومتی در جنبش انصارالله یمن و نقش آن در بازدارندگی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

مسعود شاکری^۱، حسن محمدی^۲

چکیده:

مقاله با پیوند دو سطح تحلیل «نظام قبیله‌ای یمن» و «بازدارندگی شبکه‌ای ایران» در پی پاسخ به این پرسش است که انصارالله با چه سازوکارهایی سرمایه اجتماعی قبیله‌ای را به سرمایه مقاومتی تبدیل کرده و این سرمایه چگونه به اعتبار و پایداری بازدارندگی شبکه‌ای جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا کمک کرده است. از ۱۴۷ کد باز، ۱۱ مضمون سازمان‌دهنده و چهار مضمون فراگیر استخراج شد: ادغام تباری از راه پیوندهای خویشاوندی برنامه‌ریزی‌شده، بازتعریف هنجاری عرف قبیله‌ای در قالب تکلیف مقاومتی، بازمهندسی اقتدار محلی از طریق نظام مشرفین، و اقتصاد اخلاقی وفاداری. وجه تمایز انصارالله از رقبا نه در حجم منابع مادی، بلکه در درون‌زایی نسبت به ساختار قبیله‌ای است. این درون‌زایی سه کارکرد بازدارنده تولید کرده: تضمین دوام حلقه در برابر فشار، کاهش هزینه پشتیبانی برای ایران، و افزایش اعتبار تهدید در محاسبات رقبا. بر پایه دسته‌بندی نقش‌ها در شبکه همسو با ایران، انصارالله در طیف «بازدارنده» جای می‌گیرد و پایداری این نقش به کیفیت سرمایه اجتماعی پشتیبان آن وابسته است. تبدیل سرمایه قبیله‌ای به سرمایه مقاومتی فرایندی چهارلایه و تدریجی است که ساختار سنتی را حفظ، بازتعریف و از درون تهی می‌کند. این فرایند، اعتبار حلقه جنوبی شبکه بازدارندگی منطقه‌ای را تأمین کرده؛ زیرا وفاداری برآمده از تعلق، برخلاف وفاداری خریداری‌شده، در برابر فشار فرو نمی‌پاشد و همین دوام، تهدید را در چشم رقیب باورپذیر می‌سازد.

واژگان اصلی: انصارالله یمن، سرمایه اجتماعی، ساختار قبیله‌ای، بسیج منابع، بازدارندگی شبکه‌ای.

^۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد، گروه جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
masoudsh589@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۱. مقدمه

تحلیل تحولات سیاسی یمن معاصر بدون فهم جایگاه نظام قبیله‌ای در ساخت قدرت این کشور به نتایجی ناقص می‌انجامد. برخلاف بسیاری از کشورهای خاورمیانه که فرایند دولت‌سازی مدرن در آنها پیوندهای قبیله‌ای را به حاشیه رانده است، در یمن این نظام همچنان به عنوان یک نهاد اجتماعی زنده و کارآمد عمل می‌کند و بخش عمده جمعیت کشور را در شبکه‌ای از وفاداری‌ها، تعهدات و هنجارهای متقابل سازمان می‌دهد. بر پایه برآوردهای موجود، حدود ۷۰ تا ۸۵ درصد جمعیت یمن در قالب چیزی میان ۲۰۰ تا ۴۰۰ قبیله متمایز سازمان یافته‌اند و این قبایل نظام حقوقی عرفی مستقلى دارند که روابط درون‌قبیله‌ای و بین‌قبیله‌ای را حتی در دوره‌های حکومت مرکزی نیرومند نیز تنظیم می‌کرده است (Dresch, 1989).

این واقعیت ساختاری، هرگونه تلاش برای بسیج توده‌ای در یمن را مشروط به مشارکت یا دست‌کم رضایت قبایل می‌سازد. با این حال، حضور قبیله به تنهایی توضیح نمی‌دهد که چرا از میان ده‌ها جریان سیاسی، مذهبی و مسلح که در چهار دهه گذشته در یمن فعال بوده‌اند، تنها انصارالله توانسته است این ظرفیت را به قدرت سیاسی و نظامی پایدار تبدیل کند. ائتلاف به رهبری عربستان سعودی که از سال ۲۰۱۵ با منابع مالی بی‌سابقه وارد میدان شد نیز به همین قبایل دسترسی داشت، اما توانست وفاداری‌های پایدار در میان آنها بسازد. مسئله دقیقاً در همین شکاف نهفته است: دسترسی به ظرفیت اجتماعی یک چیز است و توانایی تبدیل آن به منبع بسیج، چیزی دیگر.

نظریه بسیج منابع پاسخی نظری به همین پرسش ارائه می‌دهد. تیلی صراحتاً استدلال می‌کند که پرسش اصلی مطالعات جنبش‌های اجتماعی نباید این باشد که چرا مردم نارضایتی دارند، زیرا نارضایتی در هر جامعه‌ای امری نسبتاً ثابت و همیشگی است؛ پرسش واقعی آن است که چرا و چگونه برخی گروه‌های ناراضی موفق به سازماندهی و کنش جمعی مؤثر می‌شوند در حالی که بسیاری دیگر شکست می‌خورند (Tilly, 1978, p. 54). بر همین اساس، مقاله حاضر ساختار قبیله‌ای یمن را نه به عنوان متغیر توضیح‌دهنده، بلکه به عنوان منبعی می‌بیند که باید کشف، جذب، سازماندهی و بازتعریف شود تا به قدرت تبدیل گردد.

اما مسئله پژوهش در همین جا متوقف نمی‌شود. طی دو دهه گذشته، انصارالله از یک بازیگر محلی در استان صعده به حلقه‌ای در یک آرایش امنیتی فراملی تبدیل شده است. ادبیات مطالعات راهبردی این آرایش را با عنوان بازدارندگی شبکه‌ای صورت‌بندی کرده است؛ الگویی که در آن بازیگر محوری به جای اتکای صرف به قدرت نظامی متعارف، شبکه‌ای لایه‌لایه از کنشگران بومی را

سازمان می‌دهد به گونه‌ای که تهاجم به هر نقطه از آن، واکنش سایر حلقه‌ها را برمی‌انگیزد و هزینه اقدام را برای مهاجم به شدت افزایش می‌دهد (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۶-۵). در دسته‌بندی نقش‌های شبکه همسو با جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا، انصارالله در کنار حزب‌الله لبنان و جهاد اسلامی فلسطین در طیف «بازدارنده» جای گرفته است؛ طیفی که کارویژه آن ایجاد بازدارندگی و افزایش هزینه برای رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۲).

با این حال، ادبیات موجود درباره بازدارندگی شبکه‌ای عمدتاً از بالا به پایین نوشته شده است؛ یعنی از منظر بازیگر محوری و منطق راهبردی او، و نه از منظر بنیان اجتماعی خود حلقه. این ادبیات معمولاً وجود حلقه را مفروض می‌گیرد و به این پرسش نمی‌پردازد که دوام آن حلقه از کجا می‌آید. حال آنکه اعتبار یک نظام بازدارندگی شبکه‌ای مستقیماً به تاب‌آوری اجزای آن وابسته است: حلقه‌ای که وفاداری‌اش خریداری شده باشد، با نخستین فشار جدی فرو می‌پاشد و فروپاشی آن، اعتبار کل تهدید شبکه را در محاسبات رقیب کاهش می‌دهد. بنابراین پرسش از منشأ سرمایه اجتماعی یک حلقه، پرسشی صرفاً جامعه‌شناختی نیست بلکه پرسشی راهبردی است.

اهمیت این موضوع در دو سطح قابل طرح است. در سطح نظری، ادبیات جنبش‌های اجتماعی عمدتاً بر بستر جوامع صنعتی غربی توسعه یافته و در تبیین نقش نهادهای سستی مانند قبیله در بسیج مدرن دچار کم‌توجهی است؛ در مقابل، ادبیات بازدارندگی نیز عمدتاً دولت‌محور مانده و منشأ اجتماعی قدرت بازیگران غیردولتی را کمتر کاویده است. پیوند دادن این دو حوزه، مطالعه موردی انصارالله را به فرصتی برای غنی‌سازی هر دو ادبیات تبدیل می‌کند. در سطح عملی، فهم سازوکارهای بسیج قبیله‌ای هم برای هرگونه طراحی راه‌حل سیاسی در یمن ضرورت دارد و هم برای ارزیابی واقع‌بینانه از پایداری آرایش امنیتی منطقه‌ای.

پرسش اصلی مقاله چنین صورت‌بندی می‌شود: جنبش انصارالله با چه سازوکارهایی سرمایه اجتماعی نهفته در نظام قبیله‌ای یمن را به سرمایه مقاومتی تبدیل کرده و این سرمایه چه نقشی در بازدارندگی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ایفا کرده است؟ در کنار این پرسش، سه پرسش فرعی دنبال می‌شود: نخست آنکه این فرایند چه تفاوت ساختاری با الگوی رقیب یعنی خرید وفاداری قبایل با منابع مالی داشته است؛ دوم آنکه سرمایه مقاومتی تولیدشده از چه مسیرهایی به کارکرد بازدارنده در سطح منطقه‌ای ترجمه شده است؛ و سوم آنکه محدودیت‌ها و شکنندگی‌های این الگو در هر دو سطح داخلی و منطقه‌ای کدام‌اند.

بر پایه این پرسش‌ها، اهداف پژوهش عبارت‌اند از: شناسایی و صورت‌بندی سازوکارهای تبدیل سرمایه قبیله‌ای به سرمایه مقاومتی؛ تبیین تفاوت ساختاری الگوی درون‌زا با الگوی برون‌زا در جلب وفاداری قبایل؛ تحلیل مسیرهای ترجمه سرمایه اجتماعی داخلی به کارکرد بازدارنده منطقه‌ای؛ و ارزیابی انتقادی محدودیت‌های این الگو.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات موجود درباره نسبت انصارالله و ساختار قبیله‌ای یمن را می‌توان در سه دسته سامان داد. دسته نخست، مطالعات مردم‌شناختی و تاریخی درباره خود نظام قبیله‌ای یمن است که پیش از ظهور انصارالله نوشته شده‌اند و بستر لازم برای فهم موضوع را فراهم می‌آورند. درش در اثر بنیادین خود نشان داده است که قبایل یمنی دارای نظام حقوقی عرفی مستقلی هستند که حتی در دوره‌های اقتدار دولت مرکزی نیز کارکرد خود را حفظ کرده است (Dresch, 1989). المقحفی نیز با تدوین فهرستی جامع از مناطق و قبایل یمن، مرجعی برای شناخت جغرافیای اجتماعی این کشور فراهم آورده است (المقحفی، ۱۹۸۸). الماوری در بررسی رابطه قدرت محلی و ساختار قبیله‌ای، نشان داده است که قبایل چگونه با نهادهای رسمی دولت تعامل و گاه رقابت می‌کنند (الماوری، ۲۰۰۲). این آثار ارزش توصیفی بالایی دارند اما به دلیل تقدم زمانی، به نسبت انصارالله با این ساختار نمی‌پردازند. دسته دوم، مطالعاتی هستند که مستقیماً به رابطه جنبش حوثی و قبایل پرداخته‌اند. برانت در مونوگراف خود که بر پایه سال‌ها کار میدانی نوشته شده، ریشه‌های اجتماعی جنبش را در ساختار قبیله‌ای صعده ردیابی کرده و به‌ویژه نقش پیوندهای ازدواجی خاندان الحوثی با تبارهای شیخ‌نشین محلی را مستند ساخته است (Brandt, 2017).

نویسنده نیز با تمرکز بر سیاسی‌شدن تبار هاشمی، نشان داده است که چگونه سادات هویت خود را در قالب‌های سیاسی بازتعریف کردند و به حامیان جنبش پیوستند (Nevola, 2020). کاربونی نیز در تحلیل تثبیت رژیم انصارالله در شرایط جنگ، ترکیبی از جذب نخبگان، سرکوب و مشروعیت‌بخشی را به عنوان الگوی مدیریت روابط این جنبش با گروه‌های داخلی شناسایی کرده است (Carboni, 2024). دشله از زاویه‌ای انتقادی، تاکتیک‌های دستکاری قبیله‌ای انصارالله شامل انتصاب ناظران هاشمی، استفاده از اسناد شرافت قبیله‌ای و تحریک قبایل علیه یکدیگر را تحلیل کرده است (Dashela, 2020). پژوهشگران مؤسسه رند نیز نشان داده‌اند که اردوگاه‌های الشباب

المؤمن، تیم‌های رزمی مبتنی بر شبکه‌های خویشاوندی را سازماندهی می‌کردند و نه بر اساس سلسله‌مراتب نظامی رسمی (Wells, 2010, p. 97 & Salmoni, Loidolt).

دسته سوم، ادبیات فارسی‌زبان است که عمدتاً از منظر مطالعات منطقه‌ای و راهبردی به انصارالله نگریسته است. اخوان کاظمی و شاهملکی مؤلفه‌های مقاومت در فرهنگ سیاسی این جنبش را شناسایی کرده‌اند (اخوان کاظمی و شاهملکی، ۱۴۰۰). خزلی و ادیبی جایگاه ژئوپلیتیک انصارالله در محور مقاومت را بررسی کرده‌اند (خزلی و ادیبی، ۱۳۹۸). محمدی نیز نقش فکری و سیاسی این جنبش در توسعه محور مقاومت را واکاوی کرده است (محمدی، ۱۳۹۹). این آثار در تحلیل ابعاد ایدئولوژیک و راهبردی ارزشمندند اما بعد جامعه‌شناختی و به‌ویژه سازوکارهای خرد بسیج قبیله‌ای در آنها مغفول مانده است.

دسته چهارمی از ادبیات نیز وجود دارد که انصارالله را نه از منظر داخلی، بلکه در چارچوب معادلات امنیتی منطقه‌ای بررسی کرده است. امامی‌راد، برزگر و ذاکریان امیری در جامع‌ترین کار فارسی‌زبان این حوزه، الگوی بازدارندگی شبکه‌ای جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا را صورت‌بندی کرده و جایگاه انصارالله را در درون این شبکه تحلیل نموده‌اند. آنان با تفکیک نقش اعضای شبکه همسو با ایران به چهار دسته هدف‌زن، بازدارنده، ثبات‌آفرین و نفوذگر، انصارالله را در کنار حزب‌الله لبنان و جهاد اسلامی فلسطین در طیف بازدارنده جای داده‌اند و استدلال کرده‌اند که تکمیل اضلاع این شبکه از تنگه هرمز تا خلیج عدن، باب‌المندب و دریای سرخ، به معنای افزایش عمق راهبردی و ارتقای سطح امنیت سرزمینی ایران است (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۲، ۳۳). این پژوهش همچنین سه ویژگی متمایزکننده شبکه همسو با ایران یعنی نگرش شبه‌نظامی، اعزام فرامرزی و همکاری میان‌گروهی را شناسایی کرده و بر قابلیت‌های کارآمدی، انعطاف‌پذیری و تداوم‌پذیری آن تأکید نموده است (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰-۹).

در همین دسته، کتز نشان داده است که آنچه امروز محور مقاومت خوانده می‌شود بیش از آنکه به رابطه حامی و نیروی نیابتی شبیه باشد، اتحادی با محوریت امنیت جمعی و بازدارندگی گسترده است (Katz, 2018). کندال نیز با بررسی شواهد موجود درباره نسبت ایران و حوثی‌ها نتیجه گرفته است که علی‌رغم اشتراک در دشمن و شعار، حوثی‌ها نیروی نیابتی نیستند و رفتار آنان از منطقی عمل‌گرایانه پیروی می‌کند (Kendall, 2017). ولدانی نیز پیش‌تر ریشه‌های ژئوپلیتیک نارضایتی عربستان از موجودیت مستقل یمن و ادعاهای ارضی این کشور نسبت به بخش‌های جنوبی را مستند

ساخته بود (ولدانی، ۱۳۸۸؛ ولدانی و امین‌آبادی، ۱۳۹۵).

ارزش این دسته از ادبیات در ترسیم منطق کلان آرایش امنیتی منطقه است، اما محدودیت آن نیز روشن است: این آثار عمدتاً از سطح تحلیل کلان و از منظر بازیگر محوری نوشته شده‌اند و حلقه را مفروض می‌گیرند. پرسش از اینکه چرا این حلقه خاص در برابر هشت سال بمباران و محاصره فرو نپاشید در حالی که ائتلاف رقیب با منابع مالی به مراتب بیشتر نتوانست شبکه‌ای پایدار بسازد، پرسشی است که پاسخ آن نه در سطح راهبردی بلکه در سطح بنیان اجتماعی جنبش نهفته است.

شکاف پژوهشی از تلاقی همین چهار دسته آشکار می‌شود. مطالعات دسته دوم یا وجود پیوند میان انصارالله و قبایل را توصیف کرده‌اند، یا آن را از منظر امنیتی و انتقادی به دستکاری فروکاسته‌اند، و مطالعات دسته چهارم جایگاه راهبردی جنبش را ترسیم کرده‌اند بی‌آنکه به منشأ اجتماعی دوام آن بپردازند. آنچه کمتر انجام شده، نخست تحلیل نظام‌مند فرایند تبدیل است؛ یعنی پاسخ به این پرسش که یک وفاداری قبیله‌ای که ذاتاً محلی، شخصی و مقید به مرزهای خویشاوندی است، از چه مسیری به یک وفاداری مقاومتی که فراقبیله‌ای، ایدئولوژیک و مقید به یک پروژه سیاسی کلان است تبدیل می‌شود؛ و دوم، پیوند دادن این فرایند خرد به کارکرد کلان‌بازدارندگی. مقاله حاضر با تمرکز بر همین دو حلقه مفقود و با اتکا به داده‌های مصاحبه‌ای، در پی پر کردن این شکاف است.

۳. چارچوب مفهومی-نظری

چارچوب نظری این پژوهش از سه منبع تغذیه می‌شود که هر یک بخشی از فرایند مورد مطالعه را پوشش می‌دهند.

۳-۱. نظریه بسیج منابع و تعریف گسترده از منبع

نظریه بسیج منابع در اواخر دهه ۱۹۷۰ در واکنش به نارسایی‌های رویکرد رفتار جمعی شکل گرفت. مک‌کارتی و زالد استدلال کردند که موفقیت جنبش‌های اجتماعی بیشتر به دسترسی و مدیریت منابع بستگی دارد تا به شدت نارضایتی یا محرومیت (Zald, 1977, p. 1216 & McCarthy). تیلی این ایده را در مدل کنش مجادله‌آمیز خود بسط داد و بسیج را فرایندی تعریف کرد که طی آن گروهی از افراد کنترل بر منابع لازم برای کنش جمعی را به دست می‌آورند (Tilly, 1978, p. 69). مهم‌ترین سهم این نظریه برای پژوهش حاضر، تعریف گسترده آن از مفهوم منبع است. ادواردز و مک‌کارتی منابع را به پنج دسته انسانی، مادی، فرهنگی-نمادین، سازمانی و اجتماعی تقسیم کرده‌اند و

تأکید می‌کند که منابع اجتماعی یعنی شبکه‌های اعتماد و پیوندهای همبستگی از پیش موجود، هزینه‌های هماهنگی و بسیج را به شدت کاهش می‌دهند (McCarthy, 2004, & Edwards pp. 118-126). بر پایه این تعریف، ساختار قبیله‌ای یمن یک منبع اجتماعی درجه اول محسوب می‌شود؛ منبعی که پیشاپیش موجود است اما تنها در صورت شناسایی و بسیج درست، به قدرت بالفعل تبدیل می‌شود.

تبلی همچنین میان بسیج کمی و بسیج کیفی تمایز می‌گذارد. بسیج کمی به حجم منابع جذب‌شده اشاره دارد و بسیج کیفی به چگونگی به‌کارگیری آنها، جنبش موفق آن نیست که لزوماً منابع بیشتری در اختیار دارد، بلکه آن است که از منابع محدود خود استفاده استراتژیک‌تری می‌کند (McCarthy, 2004, p. 125). این تمایز کلید فهم تفاوت انصارالله و ائتلاف سعودی در مواجهه با قبایل است.

۲-۳. سرمایه اجتماعی به مثابه زیرساخت بسیج

مفهوم سرمایه اجتماعی، بعد کیفی منابع اجتماعی را روشن‌تر می‌سازد. پاتنم سرمایه اجتماعی را مجموعه‌ای از ویژگی‌های سازمان اجتماعی مانند اعتماد، هنجارها و شبکه‌ها تعریف می‌کند که با تسهیل کنش‌های هماهنگ، بهره‌وری جامعه را افزایش می‌دهند (Putnam, 1993, pp. 167-169). او در اثر متأخرتر خود بر سه مؤلفه اعتماد، هنجارهای متقابل و شبکه‌های مشارکت تأکید می‌کند (Putnam, 2000, pp. 18-19). کلمن نیز استدلال می‌کند که سرمایه اجتماعی تولیدکننده است، زیرا دستیابی به اهدافی را ممکن می‌سازد که بدون آن غیرممکن بود (Coleman, 1988, p. S98).

برای پژوهش حاضر، دلالت این مفهوم روشن است: در جامعه‌ای که شبکه‌های اعتماد و تعهد متقابل از پیش موجود و متراکم است، جنبش اجتماعی می‌تواند بخش عمده هزینه‌های سازماندهی خود را صرفه‌جویی کند. وفاداری قبیله‌ای که مبتنی بر پیوند خونی و هنجار شرف است، نیاز به نظارت بوروکراتیک پرهزینه را از میان برمی‌دارد؛ چیزی که یک سازمان مدرن باید با هزینه‌های سنگین آن را بسازد، در ساختار قبیله‌ای به صورت رایگان در دسترس است.

۳-۳. نظریه قاب‌بندی و مسئله معنا

نظریه بسیج منابع در تحلیل بعد فرهنگی و معنایی نسبتاً ضعیف است و همین ضعف در مورد پژوهش حاضر جدی می‌شود، زیرا تبدیل وفاداری قبیله‌ای به وفاداری مقاومتی اساساً یک عملیات معنایی است. اسنو و بنفورد نشان داده‌اند که جنبش‌های اجتماعی از قاب‌های تفسیری برای

معنابخشی به رویدادها، شناسایی مشکلات، پیشنهاد راه‌حل و ایجاد انگیزه برای کنش استفاده می‌کنند (Benford, 1988, pp. 198-204 & Snow). آنان همچنین مفهوم «هم‌ترازسازی قاب» را مطرح می‌کنند که به فرایند هم‌راستا کردن ارزش‌های موجود در جامعه با اهداف جنبش اشاره دارد. این مفهوم برای تحلیل ما مرکزی است. انصارالله ارزش‌های جدیدی به جامعه قبیله‌ای تحمیل نکرد؛ بلکه هنجارهای موجود مانند شرف، دفاع از ضعیف، مهمان‌نوازی و دفاع از سرزمین را بازتعریف کرد و آنها را در مقیاسی بزرگ‌تر یعنی مقاومت ملی و امت‌گرایانه بازنویسی نمود.

۳-۴. بازدارندگی شبکه‌ای و مسئله تاب‌آوری حلقه

سه منبع نظری پیشین، فرایند تولید سرمایه مقاومتی را در سطح داخلی توضیح می‌دهند اما برای تبیین کارکرد منطقه‌ای آن به منبع چهارمی نیاز است. بازدارندگی در تعریف کلاسیک خود بر منطق محاسبه هزینه و فایده استوار است؛ هرچه چشم‌انداز جنگ برای مهاجم پرهزینه‌تر باشد، احتمال وقوع آن کمتر است. اما این منطق در برابر بازیگران غیردولتی به سه دلیل دچار نارسایی می‌شود: اتکای بیش از حد به محاسبه هزینه و فایده بدون در نظر گرفتن ارزش‌های ایثارگرانه رقیب، دشواری کاربرد توان بازدارنده در برابر نیرویی که در میان جمعیت غیرنظامی پراکنده است، و بی‌اثر بودن تهدید تخریب زیرساخت‌ها علیه بازیگری که تعهدی به حفظ آنها ندارد (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۹).

در پاسخ به این نارسایی، الگوی بازدارندگی شبکه‌ای شکل گرفته است. در این الگو، بازیگر محوری به جای اتکای صرف به قابلیت‌های متعارف، شبکه‌ای از کنشگران بومی را سازمان می‌دهد و بازدارندگی را از طریق ارتباطات درون‌شبکه‌ای، بین‌شبکه‌ای، بین حلقه‌ای و محوری تولید می‌کند. هدف اساسی چنین شبکه‌سازی‌ای، پیوند دادن حلقه‌های مختلف به یکدیگر است به گونه‌ای که در صورت حمله به نقطه‌ای خاص، سایر حلقه‌ها تحت تأثیر قرار گرفته و واکنش نشان دهند و از این طریق هزینه دشمن به شدت افزایش یابد و از حمله منصرف شود (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۵-۶). کاربردهای اصلی این الگو شامل ایجاد اختلال در شبکه دشمن، درگیر ساختن هم‌زمان او در بحران‌های متعدد، افزایش تعداد طرف‌های درگیر، و افزایش احتمال سرایت بحران از سطح محلی به سطوح منطقه‌ای و جهانی است (قاسمی، ۱۳۹۰: ۳۶).

نکته‌ای که در ادبیات موجود کمتر برجسته شده و برای پژوهش حاضر مرکزی است، این است که کارکرد این الگو مستقیماً به تاب‌آوری تک‌تک حلقه‌ها وابسته است. اعتبار یک نظام بازدارندگی به باورپذیری تهدید آن بستگی دارد و باورپذیری تهدید در یک آرایش شبکه‌ای، تابعی از این محاسبه

رقیب است که آیا فشار کافی می‌تواند حلقه را از میان بردارد یا نه. حلقه‌ای که وفاداری‌اش خریداری شده باشد، در برابر پیشنهاد بهتر یا فشار سنگین‌تر تغییر جبهه می‌دهد؛ حلقه‌ای که وفاداری‌اش از تعلق و معنا برخاسته باشد، فشار را تحمل می‌کند و حتی از آن تغذیه می‌کند. بنابراین می‌توان گفت کیفیت سرمایه اجتماعی یک حلقه، متغیر پنهانی است که میزان اعتبار بازدارندگی کل شبکه را تعیین می‌کند.

از این منظر، سه ویژگی شناسایی شده برای شبکه همسو با ایران یعنی کارآمدی به معنای انجام عملیات بزرگ‌تر با ردپای کوچک‌تر، انعطاف‌پذیری به معنای امکان کاهش و افزایش سطح حضور، و تداوم‌پذیری به معنای ایجاد وفاداری بلندمدت در شرکا، هر سه به کیفیت بنیان اجتماعی حلقه گره خورده‌اند. تداوم‌پذیری به‌ویژه، مفهومی است که تنها با ارجاع به سرمایه اجتماعی درون‌زا قابل تبیین است و همین نقطه، محل اتصال چارچوب بسیج منابع با چارچوب بازدارندگی شبکه‌ای در این پژوهش است.

۳-۵. مدل تحلیلی مقاله

بر پایه این چهار منبع، مدل تحلیلی مقاله در دو سطح صورت‌بندی می‌شود.

در سطح نخست که سطح تولید سرمایه است، ساختار قبیله‌ای یمن یک منبع اجتماعی پیشینی است که سرمایه اجتماعی متراکمی در خود دارد. انصارالله به عنوان کنشگر بسیج‌کننده، این منبع را از طریق چهار سازوکار به سرمایه مقاومتی تبدیل می‌کند: پیوندزنی تباری که دسترسی فیزیکی به شبکه را فراهم می‌آورد، بازتعریف هنجاری که معنای وفاداری را از محلی به ملی گسترش می‌دهد، بازمهندسی اقتدار که مرجعیت تصمیم‌گیری را جابه‌جا می‌کند، و اقتصاد اخلاقی وفاداری که تعهد را با مشوق‌های مادی تثبیت می‌سازد. خروجی این سطح، نیروی انسانی، مشروعیت اجتماعی و تاب‌آوری جمعی است.

در سطح دوم که سطح ترجمه راهبردی است، همین سرمایه مقاومتی به سه کارکرد بازدارنده تبدیل می‌شود: دوام حلقه که تداوم‌پذیری آرایش شبکه‌ای را تضمین می‌کند، صرفه‌جویی در هزینه پشتیبانی که امکان حفظ حلقه با منابع محدود را فراهم می‌آورد، و اعتباربخشی به تهدید که محاسبه رقیب درباره امکان حذف حلقه با فشار نظامی را تغییر می‌دهد. این سه کارکرد در تعامل با موقعیت جغرافیایی یمن، حلقه جنوبی شبکه بازدارندگی منطقه‌ای را شکل می‌دهند.

رابطه دو سطح یک‌سویه نیست. هر دور موفق بازدارندگی، مشروعیت و منابع تازه‌ای در اختیار جنبش می‌گذارد که خود به تقویت سرمایه اجتماعی در سطح نخست بازمی‌گردد؛ چرخه‌ای که

موتور رشد تصاعدی این جنبش را توضیح می‌دهد.

۴. روش‌شناسی پژوهش

۴-۱. نوع و رویکرد پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی است. انتخاب رویکرد کیفی به ماهیت موضوع بازمی‌گردد: فرایند تبدیل یک نوع وفاداری به نوع دیگر، پدیده‌ای معنایی و بافت‌مند است که با ابزارهای کمی قابل سنجش نیست و نیازمند فهم عمیق از منظر کنشگران و ناظران آگاه است.

۴-۲. جامعه و نمونه پژوهش

جامعه مورد مطالعه شامل صاحب‌نظران حوزه مطالعات یمن، جنبش‌های مقاومت اسلامی و سیاست منطقه‌ای غرب آسیا بود. نمونه‌گیری به روش هدفمند و با معیار حداکثر تنوع دیدگاه انجام شد. معیارهای ورود عبارت بودند از: داشتن حداقل پنج سال سابقه پژوهش یا فعالیت تخصصی درباره یمن، انتشار اثر علمی یا تحلیلی در این حوزه، و آشنایی مستقیم با ادبیات عربی موضوع. در مجموع چهار مصاحبه عمیق نیمه‌ساختارمند انجام شد و اشباع نظری در مصاحبه چهارم حاصل گردید، به این معنا که مصاحبه چهارم مضمون سازمان‌دهنده جدیدی به شبکه مضامین نیفزود.

جدول ۱: مشخصات مشارکت‌کنندگان

کد	حوزه تخصص	مدت مصاحبه
م ۱ (محمدی)	مطالعات یمن، ساختار قدرت و مذهب	حدود ۹۰ دقیقه
م ۲ (فایه)	مطالعات یمن، اقتصاد سیاسی و قبایل	حدود ۷۵ دقیقه
م ۳ (شاکیان)	مطالعات مقاومت و رسانه	حدود ۶۰ دقیقه
م ۴ (التمیمی)	مطالعات منطقه‌ای و گفتمان مقاومت	حدود ۶۰ دقیقه

۴-۳. ابزار و شیوه گردآوری داده

ابزار اصلی، پروتکل مصاحبه نیمه‌ساختارمند شامل نه پرسش باز بود که حول چهار محور طراحی شده بود: جایگاه قبیله در ساخت قدرت یمن، شیوه‌های تعامل انصارالله با قبایل، مقایسه با الگوی رفتاری ائتلاف سعودی، و محدودیت‌های این تعامل. مصاحبه‌ها با اجازه مشارکت‌کنندگان ضبط و سپس به صورت کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شدند. پیش از هر مصاحبه، هدف پژوهش، نحوه استفاده از داده‌ها و حق انصراف در هر مرحله به مشارکت‌کننده اطلاع داده شد و رضایت شفاهی

آگاهانه اخذ گردید.

در کنار داده‌های مصاحبه‌ای، مرور نظام‌مند منابع نیز انجام شد. جست‌وجو در پایگاه‌های علمی با کلیدواژه‌های ترکیبی به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی صورت گرفت و معیار ورود منبع، ارتباط مستقیم با نسبت انصارالله و ساختار قبیله‌ای، اتکا به داده اولیه یا کار میدانی، و انتشار در مرجع دارای فرایند داوری بود.

۴-۴. روش تحلیل داده

داده‌ها با روش تحلیل مضمون و در سه مرحله کدگذاری پردازش شدند. در مرحله نخست، متن مصاحبه‌ها سطر به سطر بازخوانی و ۱۴۷ کد باز استخراج شد. در مرحله دوم، کدهای دارای اشتراک معنایی در ۱۱ مضمون سازمان‌دهنده گردآوری شدند. در مرحله سوم، این مضامین در چهار مضمون فراگیر تلفیق گردیدند که ساختار بخش یافته‌ها را تشکیل می‌دهند.

۴-۵. اعتبار و اعتمادپذیری

برای تضمین اعتبار یافته‌ها سه تدبیر به کار گرفته شد. نخست، سه‌سویه‌سازی منابع؛ به این معنا که هر مضمون استخراج‌شده از مصاحبه‌ها با دست‌کم یک منبع علمی مستقل تطبیق داده شد. دوم، بازبینی توسط مشارکت‌کننده؛ شبکه مضامین اولیه برای دو نفر از مصاحبه‌شوندگان ارسال و بازخورد آنان اعمال شد. سوم، بازبینی هم‌تا؛ فرایند کدگذاری توسط یک پژوهشگر مستقل آشنا با موضوع بازبینی و موارد اختلاف از طریق بحث حل شد.

۵. یافته‌های پژوهش

تحلیل داده‌ها به شبکه‌ای از مضامین انجامید که در جدول زیر ارائه شده و در ادامه تشریح می‌شود.

جدول ۲: شبکه مضامین سازوکارهای تبدیل سرمایه قبیله‌ای به سرمایه مقاومتی

مضمون فراگیر	مضامین سازمان‌دهنده
۱. مادغام تباری	ازدواج‌های راهبردی؛ شکستن سنت کفایت سادات؛ سازماندهی رزمی خویشاوندمحور
۲. بازتعریف هنجاری	میثاق شرف قبیله‌ای؛ تعمیم عرف دفاع از سرزمین؛ پیوند تولی و تبری با هویت ملی
۳. بازمهندسی اقتدار محلی	نظام مشرفین؛ بازتعریف نقش عاقل؛ احترام صوری به شیوخ
۴. اقتصاد اخلاقی وفاداری	خمس و زکات؛ حمایت از خانواده شهدا؛ توزیع مشروط منابع

۱-۵. مضمون فراگیر نخست: ادغام تباری

نخستین و بنیادی‌ترین سازوکار، ایجاد پیوند فیزیکی و خونی میان هسته رهبری جنبش و شبکه‌های قبیله‌ای است. این سازوکار پیش از هر عملیات نظامی و هر کارزار تبلیغی آغاز شده و بستر همه اقدامات بعدی را فراهم آورده است.

ازدواج‌های راهبردی. برانت بر پایه کار میدانی گسترده مستند کرده است که خاندان الحوثی از طریق اتحادهای ازدواجی عامدانه با تبارهای شیخ‌نشین محلی، پیوندهای خویشاوندی‌ای ایجاد کرد که آنان را به گروه‌های قبیله‌ای قدرتمند متصل می‌ساخت (Brandt, 2017, p. 134). نکته مهم آنکه این سیاست، ابزار کم‌هزینه و بلندمدت مهندسی اجتماعی بود؛ برخلاف پرداخت نقدی که در هر دوره باید تکرار شود، پیوند خویشاوندی یک بار برقرار می‌شود و تعهدی مادام‌العمر و حتی بین‌نسلی ایجاد می‌کند. کاربونی نیز این الگو را در چارچوب گسترده‌تر مهندسی نهادی جنبش برای مدیریت ائتلاف‌های ناپایدار محلی و ملی تحلیل کرده است (Carboni, 2024).

شکستن سنت کفالت. تحول‌آفرین‌ترین اقدام در این حوزه، تصمیم حسین بدرالدین الحوثی برای شکستن سنتی بیش از هزار و دویست ساله در فقه زیدی بود که ازدواج زنان سادات با مردان غیرسادات را ممنوع می‌دانست. این اقدام، پیوندهای خویشاوندی متقاطعی ایجاد کرد که مرزهای طبقاتی-مذهبی را درنوردید و حتی شخصیت‌های قبیله‌ای اهل سنت را وارد دایره ائتلاف جنبش ساخت. اهمیت این تصمیم را باید در بستر تنش تاریخی میان استثنائگرایی سادات و برابری‌خواهی قبیله‌ای فهمید؛ چنان‌که ویر نشان داده است، بخشی از جاذبه سلفیسم برای برخی قبایل یمنی دقیقاً در زبان برابری‌خواهانه آن بود که با آموزه استثنائگرایانه سادات در تضاد قرار می‌گرفت (Weir, 1997, p. 23). حسین الحوثی با این اقدام، مهم‌ترین نقطه ضعف اجتماعی جنبش خود را به یک ابزار ائتلاف‌سازی تبدیل کرد.

سازماندهی رزمی خویشاوندمحور. سومین مؤلفه این مضمون، تبدیل شبکه خویشاوندی به واحد سازمانی رزم است. پژوهشگران مؤسسه رند مستند کرده‌اند که اردوگاه‌های تابستانی الشباب المؤمن، تیم‌های جنگی مبتنی بر شبکه‌های خویشاوندی را از سراسر استان صعده سازماندهی کردند و مبنای این سازماندهی نه سلسله‌مراتب نظامی رسمی، بلکه پیوندهای خونی و قبیله‌ای بود (Wells, 2010, p. 97 & Salmoni, Loidolt). همین منبع می‌افزاید که این اردوگاه‌ها یک هسته سخت قابل بسیج پرورش دادند که مستعد ابراز مردانگی از طریق مقاومت بود (Salmoni,

(Wells, 2010, p. 102 & Loidolt). دلالت این یافته روشن است: واحد رزمی که اعضایش پسرعمو و برادر و هم‌تبار یکدیگرند، انسجام و تاب‌آوری بسیار بالاتری در برابر فشار میدانی دارد و فرار از میدان برای عضو آن هزینه اجتماعی سنگینی در بردارد.

نخبگان نظامی نیز از همین بستر برآمده‌اند. نایتز و همکاران ساختار نخبگان جنبش را به صورت حلقه‌های متحدالمرکز اعتماد توصیف کرده‌اند: حلقه نخست شامل فرزندان بدرالدین و همسران آنان، حلقه دوم شامل کهنه‌سربازان جنگ‌های صعه و حلقه سوم شامل خاندان‌های هاشمی متصل از طریق ازدواج و تبار مشترک (Coombs, 2022 & Knights, Al-Gabarni).

آنچه ادغام تباری را از یک اقدام صرفاً نمادین متمایز می‌سازد، کارکرد آن به عنوان سازوکار تعهد است. کلمن در تحلیل خود از سرمایه اجتماعی، نقش انسداد در ساختار اجتماعی را در تسهیل شکل‌گیری تعهدات و انتظارات متقابل و نیز هنجارهای جمعی برجسته می‌سازد؛ ساختاری که در آن روابط افراد چنان درهم‌تنیده است که نقض تعهد بلافاصله در کل شبکه بازتاب می‌یابد و هزینه اجتماعی سنگینی بر ناقض تحمیل می‌کند (Coleman, 1988). ساختار قبیله‌ای یمن به دلیل تراکم بالای پیوندهای خویشاوندی، نمونه‌ای از انسداد کامل است. هنگامی که خاندان الحوثی از طریق ازدواج به تبار شیخ‌نشین محلی متصل می‌شود، صرفاً یک متحد جدید به دست نمی‌آورد؛ بلکه خود را درون شبکه‌ای قرار می‌دهد که در آن خروج طرف مقابل از ائتلاف، به معنای گسست پیوندی خانوادگی و بی‌آبرویی در برابر کل شبکه خویشاوندی است. به بیان دقیق‌تر، ازدواج در این بستر نه یک اقدام فرهنگی بلکه یک ضمانت اجرای پیشینی است که هزینه خروج را پیشاپیش بالا می‌برد. همین ویژگی است که تبیین می‌کند چرا نایتز از پایداری حلقه فرماندهی انصارالله حتی در سخت‌ترین دوره‌های نظامی سخن می‌گوید، در حالی که ائتلاف‌های رقیب با نخستین تغییر موازنه از هم پاشیده‌اند (Knights, 2018).

۲-۵. مضمون فراگیر دوم: بازتعریف هنجاری

اگر ادغام تباری دسترسی به شبکه را فراهم می‌آورد، بازتعریف هنجاری معنای وفاداری را دگرگون می‌سازد. این سازوکار پاسخی است به یک مسئله بنیادین: وفاداری قبیله‌ای ذاتاً محلی و مقید به مرزهای قبیله است، در حالی که پروژه مقاومت نیازمند تعهدی فراقبیله‌ای است.

میثاق شرف قبیله‌ای. مؤثرترین ابزار در این حوزه، سندی است که به آن میثاق یا پیمان شرف قبیله‌ای گفته می‌شود. یکی از مشارکت‌کنندگان این سازوکار را چنین تحلیل می‌کند: «انصارالله با درک

عمیق از ساختار پیچیده قبایلی، استراتژی هوشمندانه جذب و کنترل را جایگزین حذف فیزیکی کرده است. با ابزارهایی چون میثاق افتخار قبایلی، وظیفه اعزام نیرو به جبهه‌ها را به یک تعهد حقوقی و ملی بدل نموده است» (شاكریان، ۱۴۰۴). اهمیت این ابزار در آن است که از منطق درونی خود نظام قبیله‌ای بهره می‌گیرد؛ سند شرف در عرف قبیله‌ای یمن ضمانت اجرای اجتماعی سنگینی دارد و نقض آن به معنای بی‌آبرویی جمعی قبیله است. انصارالله به جای ساختن نظام تنبیه و پاداش جدید، از نظام ضمانت اجرای موجود استفاده کرده است. دشله نیز از منظری انتقادی به‌کارگیری اسناد شرافت قبیله‌ای برای تحمیل اطاعت را مستند کرده است (Dashela, 2020).

تعمیم عرف دفاع از سرزمین. دومین مؤلفه، گسترش دامنه هنجار دفاع از سرزمین از مقیاس محلی به مقیاس ملی است. یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان این فرایند را چنین توصیف می‌کند: «انصارالله به جای تقابل با قبایل، به نقش تاریخی آنها احترام گذاشت و از طریق پیمان‌هایی مانند پیمان شرف قبیله‌ای، آنها را حول ارزش‌های مشترک ملی و دینی دفاع از خاک و استقلال متحد کرد» (التمیمی، ۱۴۰۴). از منظر نظریه قاب‌بندی، این اقدام نمونه‌ای کامل از هم‌ترازسازی قاب است (Benford, 1988, pp. 198-204 & Snow). قبیله‌ای که پیش‌تر تنها موظف به دفاع از قلمرو خود بود، اکنون کل خاک یمن را قلمرو خود می‌داند و تجاوز به هر نقطه آن را تجاوز به شرف خود تلقی می‌کند.

بستر تاریخی، این بازتعریف را تسهیل کرده است. فتاح نشان داده است که اگرچه یمن خانه دو گروه دینی بزرگ یعنی زیدیان شمال و شافعیان جنوب و شرق است، شکاف مذهبی از نظر تاریخی اهمیت محدودی داشته و درگیری‌های داخلی معمولاً ناشی از نابرابری‌های سیاسی، اقتصادی، قبیله‌ای یا منطقه‌ای بوده‌اند (Fattah, 2012). الحمدي نیز تأیید می‌کند که هویت قبیله‌ای در یمن همواره بر هویت فرقه‌ای غلبه داشته و همین ویژگی ساختاری، زمینه‌ساز موفقیت راهبردهای فرامذهبی بازیگران سیاسی بوده است (الحمدي، ۲۰۱۸). به بیان دیگر، انصارالله در جامعه‌ای عمل می‌کرد که پیشاپیش نسبت به قاب فراقبیله‌ای و فرامذهبی پذیرا بود.

پیوند تولی و تبری با هویت ملی. سومین مؤلفه، اتصال مفاهیم عقیدتی به هویت ملی است. یکی از مشارکت‌کنندگان این فرایند را چنین ارزیابی می‌کند: «انصارالله با پیوند زدن مفاهیم تولی و تبری به هویت ملی، یک دژ مستحکم فرهنگی در برابر نفوذ نرم بیگانگان ایجاد کرده است» (شاكریان، ۱۴۰۴). نتیجه این پیوند آن است که همراهی با جنبش نه یک انتخاب سیاسی، بلکه

هم‌زمان تکلیف دینی و وظیفه ملی و التزام قبیله‌ای تعریف می‌شود؛ سه لایه تعهد که فاصله گرفتن از آن را بسیار پرهزینه می‌سازد.

بازتعریف هنجاری انصارالله را می‌توان با مفهوم تغییر مقیاس دقیق‌تر توضیح داد. هنجار قبیله‌ای دفاع از سرزمین، در صورت اولیه خود سه ویژگی داشت: محلی بود، مقید به قلمرو مشخص بود، و ضمانت اجرای آن نیز محلی و عرفی بود. آنچه رخ داده، تغییر در دو ویژگی نخست و حفظ کامل ویژگی سوم است؛ یعنی دامنه هنجار از قلمرو قبیله به کل خاک یمن گسترش یافته اما سازوکار ضمانت اجرای آن همچنان همان شرم و آبروی قبیله‌ای باقی مانده است. این ترکیب از منظر هزینه بسیج فوق‌العاده کارآمد است: جنبش دامنه بسیج را چند برابر می‌کند بی‌آنکه ناچار باشد نظام تنبیه و پاداش جدیدی بسازد. از منظر نظریه قاب‌بندی، این دقیقاً همان چیزی است که اسنو و بنفورد هم‌ترازسازی قاب می‌نامند؛ فرایندی که در آن جنبش به جای واردکردن ارزش‌های بیرونی، ارزش‌های موجود جامعه را در چارچوب اهداف خود بازنویسی می‌کند (Snow & Benford, 1988). تفاوت این رویکرد با کارزارهای ایدئولوژیک وارداتی در آن است که مقاومت فرهنگی برنمی‌انگیزد؛ قبیله‌ای که به میثاق شرف پایبند می‌ماند احساس نمی‌کند تسلیم یک ایدئولوژی بیرونی شده، بلکه احساس می‌کند به اصیل‌ترین بخش هویت خود وفادار مانده است.

۳-۵. مضمون فراگیر سوم: بازمهندسی اقتدار محلی

سومین سازوکار، ظریف‌ترین و در عین حال بحث‌برانگیزترین بخش فرایند است. انصارالله ساختار قبیله‌ای را حفظ کرده اما مرجعیت تصمیم‌گیری درون آن را جابه‌جا ساخته است.

نظام مشرفین. ستون این بازمهندسی، شبکه ناظرانی است که در تمام لایه‌های اداری و اجتماعی مستقر شده‌اند. گزارش تحلیلی موجود، کارکرد اصلی این نظام را فراهم ساختن ارتباط مستقیم میان رهبری ملی و نظام حکمرانی محلی توصیف می‌کند، به گونه‌ای که ساختار نهادهای دولتی را در هر سطح بازتولید می‌نماید (ACAPS, 2020). این نظام دارای پنج شاخه تخصصی شامل ناظران امنیتی، مالی، اجتماعی، فکری و آموزشی است و ناظران اجتماعی مشخصاً مسئولیت امور قبایل را بر عهده دارند (Sana'a Center, 2022).

نکته کلیدی، ترکیب تباری این ناظران است. یکی از مشارکت‌کنندگان توضیح می‌دهد: «انصارالله با انتصاب ناظران از طبقه سادات، عملاً قدرت سستی شیوخ را به مجریان دستورات صناعاً تبدیل کرده است» (شاکریان، ۱۴۰۴). دشله نیز مستند کرده است که ناظران هاشمی به مقامات اصلی امور قبایل

تبدیل شدند و اقتدار آنان از رهبری سستی قبایل فراتر رفت (Dashela, 2020). به این ترتیب، شیخ قبیله عنوان خود را حفظ کرده اما قدرت واقعی تصمیم‌گیری به ناظر منتقل شده است.

بازتعریف نقش عاقل. این جابه‌جایی تا سطح کوچک‌ترین واحدهای اجتماعی نیز نفوذ کرده است. مستندات موجود نشان می‌دهد که تحت حاکمیت انصارالله، مأموریت عاقل یا رئیس محله به جمع‌آوری اطلاعات از ساکنان و انتقال آن به ناظران اجتماعی بازتعریف شده و او علاوه بر معرفی نام جوانانی که باید به جبهه فراخوانده شوند، توزیع کمک‌های بشردوستانه را نیز با اولویت خانواده‌های وفادار بر عهده دارد (Sana'a Center, 2022). این یافته نشان می‌دهد نهاد سستی محله، بدون تغییر در ظاهر و عنوان، به حلقه انتهایی زنجیره بسیج و کنترل تبدیل شده است.

احترام صوری و تهی‌سازی کارکردی. آنچه این سازوکار را از سرکوب متمایز می‌سازد، حفظ ظاهر احترام به ساختار سستی است. یکی از مشارکت‌کنندگان این راهبرد دوگانه را چنین تحلیل می‌کند: «انصارالله با ترکیبی از جذب، ائتلاف و ادغام قبایل در ساختار مقاومت و دولت، توازنی بین بهره‌گیری از نفوذ آنها و تحدید قدرت مستقلشان ایجاد کرده است» (فایه، ۱۴۰۴). این توازن، هزینه مقاومت نخبگان سستی را کاهش می‌دهد؛ شیخی که عنوان، جایگاه اجتماعی و بخشی از منافع خود را حفظ کرده، انگیزه کمتری برای رویارویی آشکار دارد.

باید توجه داشت که این سازوکار پر مناقشه‌ترین بخش الگو نیز هست. دشله در ارزیابی انتقادی خود، انتصاب وفاداران در رأس شورای انسجام قبیله‌ای بدون اجماع قبایل و تحریک قبایل علیه یکدیگر را نیز در کارنامه انصارالله ثبت کرده است (Dashela, 2020). بنابراین آنچه از منظر بسیج، هوشمندی سازمانی محسوب می‌شود، از منظر خودمختاری نهادهای سستی، تضعیف تدریجی آنها نیز هست. نولاً این جابه‌جایی را در سطح هویتی نیز ردیابی کرده و نشان داده است که چگونه تبار هاشمی به تدریج بر هویت زیدی به عنوان مبنای مرجعیت پیشی گرفته است (Nevola, 2020).

سومین سازوکار، پارادوکسی را آشکار می‌کند که کلید فهم کل الگو است: انصارالله ساختار قبیله‌ای را هم‌زمان حفظ کرده و از درون تهی ساخته است. صورت نهاد سستی یعنی عنوان شیخ، جایگاه عاقل و مناسک مربوط به آنها دست‌نخورده باقی مانده، اما کارکرد آنها یعنی اقتدار تصمیم‌گیری، تخصیص منابع و فراخوان نیرو به نهاد موازی منتقل شده است. مستندات موجود این انتقال را در سطوح متعدد ثبت کرده‌اند؛ از انتصاب ناظران کل توسط شخص رهبر جنبش تا بازتعریف مأموریت عاقل محله به جمع‌آوری اطلاعات و معرفی جوانان مشمول اعزام (Sana'a

ACAPS, 2020؛ Center, 2022). هوشمندی این راهبرد در آن است که مقاومت نخبگان سستی را به حداقل می‌رساند: شیخی که عنوان، منزلت اجتماعی و بخشی از منافع خود را حفظ کرده، انگیزه کمتری برای رویارویی آشکار دارد تا شیخی که به کلی حذف شده باشد. در عین حال، همین سازوکار پرهزینه‌ترین بخش الگو نیز هست، زیرا رضایت حاصل از آن رضایتی سطحی و مبتنی بر ملاحظه است و نه پذیرش عمیق؛ چنان‌که دشله در ارزیابی انتقادی خود از آن با عنوان دستکاری ساختار سیاسی سستی یاد می‌کند (Dashela, 2020).

۴-۵. مضمون فراگیر چهارم: اقتصاد اخلاقی وفاداری

چهارمین سازوکار، تثبیت مادی تعهدی است که سه سازوکار پیشین ساخته‌اند. نکته مهم آنکه این تثبیت در قالبی شرعی و اخلاقی و نه در قالب معامله بازاری صورت گرفته است.

خمس و زکات به مثابه ابزار پیوند. یکی از مشارکت‌کنندگان پیوند میان نظام مالی و شبکه وفاداری را چنین توصیف می‌کند: «برقراری قانون خمس بر منابع طبیعی و فعالیت‌های اقتصادی، علاوه بر تأمین هزینه‌های جنگ، با حمایت از خانواده شهدا و رزمندگان، شبکه‌ای عمیق از وفاداری اجتماعی ایجاد کرده است» (شاکریان، ۱۴۰۴). مشارکت‌کننده دیگری بر توجیه دوگانه شرعی و انقلابی این نظام تأکید می‌کند: «از نظر شرعی، آن را اجرای یک تکلیف دینی و رساندن منابع به مصارف واقعی‌اش یعنی فقرا و مجاهدان می‌دانند؛ از نظر انقلابی نیز آن را ابزاری برای تحقق خودکفایی و تضمین استقلال مالی کشور در برابر محاصره معرفی می‌کنند» (التمیمی، ۱۴۰۴).

تفاوت این الگو با پرداخت مستقیم بنیادین است. در پرداخت مستقیم، دریافت‌کننده خود را فروشنده خدمت می‌بیند و رابطه با پایان پرداخت خاتمه می‌یابد. در الگوی خمس و زکات، دریافت‌کننده خود را مستحق حق شرعی می‌داند و پرداخت‌کننده خود را مجری تکلیف دینی؛ رابطه‌ای که بار اخلاقی دارد و به سادگی گسسته نمی‌شود.

حمایت از خانواده شهدا. مؤلفه دوم، نظام حمایت از بازماندگان است. این نظام از منظر جامعه‌شناختی کارکردی فراتر از حمایت اقتصادی دارد: خانواده‌ای که فرزندش را در جبهه از دست داده و مستمری دریافت می‌کند، سرمایه‌گذاری غیرقابل بازگشتی در پروژه جنبش انجام داده است. هزینه فاصله گرفتن چنین خانواده‌ای از جنبش، تنها اقتصادی نیست بلکه می‌تواند به معنای بی‌معنا شمردن مرگ عزیز خود باشد.

تفاوت بنیادین میان الگوی مالی انصارالله و الگوی پرداخت نقدی رقیب را می‌توان با تمایز میان

منطق بخشش و منطق مبادله بازار توضیح داد. در منطق مبادله، رابطه دو طرف پس از تسویه حساب پایان می‌یابد و هیچ تعهد باقی‌مانده‌ای وجود ندارد؛ دریافت‌کننده خود را فروشنده خدمت می‌بیند و طبیعتاً آماده فروش همان خدمت به خریدار بالاتر است. در منطق بخشش که چارچوب شرعی خمس و زکات آن را بازسازی می‌کند، هیچ تسویه حسابی رخ نمی‌دهد؛ پرداخت‌کننده خود را مجری تکلیف الهی و دریافت‌کننده خود را مستحق حق شرعی می‌بیند و رابطه پیوسته بازتولید می‌شود. افزوده‌شدن حمایت از خانواده شهدا به این نظام، لایه‌ای دیگر می‌سازد که می‌توان آن را سرمایه‌گذاری بازگشت‌ناپذیر نامید. خانواده‌ای که فرزند خود را در جبهه از دست داده، هزینه‌ای پرداخته که با هیچ پیشنهاد مادی جبران نمی‌شود؛ فاصله گرفتن چنین خانواده‌ای از جنبش تنها به معنای از دست دادن مستمری نیست، بلکه به معنای بی‌معنا شمردن مرگ عزیز خویش است. این سازوکار، وفاداری را از حوزه محاسبه اقتصادی به حوزه معنا منتقل می‌کند و همین انتقال، منشأ اصلی تاب‌آوری آن است.

۵-۵. یافته محوری: درون‌زایی در برابر برون‌زایی

مهم‌ترین یافته این پژوهش از مقایسه دو الگوی رقیب در تعامل با قبایل به دست می‌آید. یکی از مشارکت‌کنندگان این تفاوت را با صراحت چنین صورت‌بندی می‌کند: «بخش قابل توجهی از این توان مدیریت قبایل به خاطر این است که انصارالله خودش از دل قبیله بلند شده؛ برخلاف طرف مقابل که قبیله را با پول می‌خواهد بخرد، نه با ساختار قبایلی، نه با تعهد قبیله‌ای» (فایه، ۱۴۰۴). همین مشارکت‌کننده در جای دیگر می‌افزاید: «نهاد قدرت در یمن یک مثلث است؛ مثلث دولت، قبیله و مذهب. انصارالله یک نهاد قبیله‌ای-مذهبی است که بعداً بر دولت چیره شده؛ به خاطر همین در ساختار قبایلی یمن، فهم قبایلی‌اش اولاست بر فهم دولنداری‌اش» (محمدی، ۱۴۰۴).

این تفاوت را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد. در سطح شناختی، انصارالله زبان، عرف و منطق درونی قبیله را می‌فهمد زیرا خود محصول آن است؛ ائتلاف رقیب ناچار است از طریق واسطه‌ها عمل کند. در سطح ابزاری، انصارالله از ابزارهای بومی مانند سند شرف، ازدواج و مرجعیت دینی استفاده می‌کند که هزینه پایین و ضمانت اجرای اجتماعی بالا دارند؛ ائتلاف رقیب تنها ابزار پول را در اختیار دارد که هزینه بالا و ضمانت اجرای صفر دارد. در سطح زمانی، وفاداری برآمده از تعلق در برابر شکست‌های میدانی مقاوم است در حالی که وفاداری خریداری‌شده با نخستین پیشنهاد بهتر یا نخستین شکست جدی منتقل می‌شود.

چهار سازوکار شناسایی شده نه هم‌عرض بلکه متوالی‌اند و همین توالی، تبیین می‌کند که چرا الگوی انصارالله برای رقابتی آن قابل تقلید نبوده است. ادغام تباری در دهه ۱۹۹۰ و پیش از هرگونه رویارویی نظامی آغاز شد و دسترسی به شبکه را فراهم آورد؛ بدون این دسترسی، هیچ میثاق شرفی امضاشدنی نبود. بازتعریف هنجاری تنها زمانی مؤثر افتاد که جنبش پیشاپیش درون شبکه قرار داشت و از موضع خودی و نه بیگانه سخن می‌گفت. بازمهندسی اقتدار محلی تنها پس از آنکه جنبش به قدرت غالب تبدیل شد ممکن گردید و اقتصاد اخلاقی وفاداری نیز مستلزم در اختیار داشتن منابع دولتی بود. به بیان دیگر، این الگو دارای وابستگی شدید به مسیر است: هر لایه تنها بر بستر لایه پیشین ساخته می‌شود و کوشش برای آغاز از لایه چهارم یعنی پرداخت مالی، دقیقاً همان خطایی است که ائتلاف رقیب مرتکب شد. آنچه در ظاهر یک مزیت به نظر می‌رسید یعنی برخورداری از منابع مالی گسترده، در عمل به تله‌ای تبدیل شد که مانع سرمایه‌گذاری بر سه لایه پرزحمت‌تر و زمان‌برتر گردید.

شواهد تاریخی این تحلیل را تأیید می‌کند. نایتز پدیده‌ای را که آن را اثر آبشاری جذب نیرو می‌نامد مستند کرده است: در سال ۲۰۰۴ شمار رزمندگان مسلح جنبش در حد صدها نفر بود، اما استفاده بی‌رویه دولت از توپخانه سنگین و حملات هوایی، موجی از پیوستن قبایل به انصارالله ایجاد کرد (Knights, 2018). لکنر نیز تأیید می‌کند که عضویت در جنبش تا حدی به دلیل تاکتیک‌های تخریب‌گرایانه و تهاجم عمومی صالح علیه شمال‌غرب افزایش یافت و هزاران قبایلی را که لزوماً ایدئولوژی انصارالله را قبول نداشتند بیگانه ساخت (Lackner, 2025). گروه بحران بین‌المللی نیز مشاهده می‌کند که حمایت از جنبش به اندازه مخالفت با پاسخ نظامی سنگین‌دستانه رژیم رشد کرد (International Crisis Group, 2022, p. 8). الشرجبی نیز پیش‌تر نشان داده بود که ساختار قبیله‌ای یمن سازوکاری طبیعی برای بسیج دفاعی در برابر تهدید خارجی فراهم می‌سازد (الشرجبی، ۲۰۱۲).

یافته‌های این پژوهش نکته‌ای را برجسته می‌سازد که در ادبیات جنبش‌های اجتماعی کمتر به آن پرداخته شده است: در جوامع دارای ساختار قبیله‌ای زنده، خشونت دولتی نامتناسب نه ابزار مهار جنبش بلکه شتاب‌دهنده آن است. سازوکار این پدیده روشن است. در ساختار قبیله‌ای، خون‌بها و انتقام تعهدی جمعی و نه فردی است؛ کشته‌شدن یک عضو قبیله، کل قبیله را وارد چرخه تعهد می‌کند. بنابراین هر بمباران و هر عملیات تنبیهی، نه تنها خانواده قربانی بلکه شبکه خویشاوندی

گسترده او را به سمت جبهه مقابل دولت می‌راند. برانت این فرایند بیگانه‌سازی جوامع قبیله‌ای صعه در پی تاکتیک‌های ضدشورش دولت را مستند کرده است (Brandt, 2017) و نایتز آن را با تعبیر اثر آبشاری جذب نیرو توصیف می‌کند (Knights, 2018). دلالت راهبردی این یافته آن است که هر بازیگر بیرونی که بخواهد از راه فشار نظامی انصارالله را تضعیف کند، عملاً در حال تغذیه سازوکار بسیج آن است؛ نتیجه‌ای که کارزار نظامی ائتلاف از سال ۲۰۱۵ به بعد آن را به روشنی تأیید کرده است.

۵-۶. از سرمایه مقاومتی تا حلقه بازدارنده: ترجمه راهبردی یافته‌ها

تا اینجا نشان داده شد که انصارالله از چه مسیری سرمایه قبیله‌ای را به سرمایه مقاومتی تبدیل کرده است. پرسش این بخش آن است که این سرمایه از چه مجراهایی به کارکرد بازدارنده در سطح منطقه‌ای ترجمه شده است. تحلیل داده‌ها سه مجرای متمایز را آشکار می‌سازد.

۱-۶-۵. مجرای نخست: دوام حلقه به مثابه شرط تداوم‌پذیری شبکه

در دسته‌بندی نقش اعضای شبکه همسو با جمهوری اسلامی ایران، انصارالله در طیف بازدارنده جای گرفته است؛ طیفی که بزرگ‌ترین و متنوع‌ترین دسته از بازیگران غیردولتی این شبکه به شمار می‌رود و کارویژه آن آزار دادن و بازداشتن رقبای منطقه غرب آسیا است. اما نکته‌ای که در آن دسته‌بندی مفروض گرفته شده، دوام خود حلقه است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این دوام محصول تصادف یا صرفاً پشتیبانی بیرونی نیست، بلکه برآیند مستقیم چهار سازوکار تحلیل شده در بخش‌های پیشین است.

سازوکار نخست یعنی ادغام تباری، واحدهای رزمی‌ای ساخته است که اعضای آنها با پیوند خونی به یکدیگر متصل‌اند و فرار از میدان برای عضو آن هزینه اجتماعی سنگینی در بردارد (Salmoni, Loidolt & Wells, 2010, p. 97). سازوکار دوم یعنی بازتعریف هنجاری، فشار بیرونی را به جای تضعیف انگیزه، به تقویت آن تبدیل کرده است؛ زیرا در قابی که تجاوز خارجی به شرف قبیله‌ای گره خورده، هر بمباران تعهد بیشتری تولید می‌کند. سازوکار چهارم یعنی اقتصاد اخلاقی وفاداری، خانواده‌های بازمانده را در موقعیتی قرار داده که فاصله گرفتن از جنبش برایشان معنایی جز بی‌معنا شمردن هزینه پرداخته‌شده ندارد.

برایند این سه، حلقه‌ای است که در برابر بیش از هشت سال بمباران، محاصره دریایی و فشار اقتصادی نه تنها فرو نپاشیده بلکه گسترش یافته است. از منظر منطق بازدارندگی شبکه‌ای، این دوام دقیقاً

همان چیزی است که با عنوان تداوم‌پذیری یعنی پتانسیل ایجاد قدرت و وفاداری در شرکا برای تضمین منافع در بازه بلندمدت شناسایی شده است (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰). به بیان دیگر، تداوم‌پذیری یک ویژگی راهبردی است که ریشه آن را باید در جامعه‌شناسی قبیله‌ای یمن جست‌وجو کرد.

۲-۶-۵. مجرای دوم: صرفه‌جویی در هزینه پشتیبانی

مجرای دوم، اقتصاد سیاسی حفظ حلقه است. یکی از یافته‌های محوری این پژوهش آن است که وقتی وفاداری از درون ساختار اجتماعی برمی‌خیزد، هزینه نگهداری آن به شدت کاهش می‌یابد. جنبشی که از طریق میثاق شرف قبیله‌ای نیرو بسیج می‌کند، نیازی به پرداخت مستمر برای حفظ نیرو ندارد؛ جنبشی که نظام مالی خود را در قالب شرعی خمس و زکات سازمان داده، بخش عمده هزینه‌های خود را از درون تأمین می‌کند.

این ویژگی، دلالت راهبردی روشنی دارد. ادبیات موجود نشان می‌دهد که ایران در مقایسه با نزدیک‌ترین رقبای همتای خود در منطقه، هزینه‌های به مراتب کمتری برای دفاع از مواضع خود و هم‌پیمانش می‌پردازد (Ostovar, 2018). به نقل از امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۵). آنچه در آن تحلیل توضیح داده نشده، سازوکار این ارزانی است. یافته‌های پژوهش حاضر پاسخ می‌دهد: هزینه پشتیبانی از حلقه‌ای که سرمایه اجتماعی خودش را تولید می‌کند، عمدتاً محدود به انتقال دانش فنی و تجهیزات تخصصی است و شامل هزینه سنگین خرید وفاداری نمی‌شود. در مقابل، ائتلاف رقیب ناچار بوده هم‌زمان هزینه نظامی و هزینه خرید وفاداری قبایل را پردازد و همین دوگانگی، بازدهی سرمایه‌گذاری آن را به شدت کاهش داده است.

این یافته با تحلیل کندال نیز سازگار است. او با بررسی شواهد موجود نشان می‌دهد که علی‌رغم اشتراک شعار و دشمن، مدرکی بر فرماندهی یا کنترل حوثی‌ها از سوی ایران وجود ندارد و رفتار این جنبش از منطقی عمل‌گرایانه پیروی می‌کند (Kendall, 2017). از منظر پژوهش حاضر، همین استقلال عملیاتی نه ضعف بلکه ویژگی ساختاری الگوست: حلقه‌ای که سرمایه خود را تولید می‌کند، به همان نسبت خودمختار است و به همان نسبت نیز کم‌هزینه.

۳-۶-۵. مجرای سوم: اعتباربخشی به تهدید

مجرای سوم، ظریف‌ترین و در عین حال مهم‌ترین مجرا است. بازدارندگی در نهایت یک پدیده ادراکی است؛ آنچه اهمیت دارد نه قدرت واقعی بلکه ارزیابی رقیب از آن قدرت است. کیسینجر در همین زمینه تأکید کرده است که برای مقاصد سیاسی، میزان قدرت مؤثر نظامی یک کشور همان

ارزیابی کشور دیگر از آن قدرت است و بلوفی که جدی گرفته شود، به مراتب مؤثرتر از تهدیدی است که بلوف تلقی می‌گردد (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۰۴).

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی درون‌زا دقیقاً همان چیزی است که تهدید را از حالت بلوف خارج می‌سازد. تا زمانی که رقیب باور داشته باشد حلقه با فشار کافی از میان می‌رود، تهدید آن را جدی نمی‌گیرد و بازدارندگی شکل نمی‌بندد. آنچه محاسبه رقیب را تغییر داد، تجربه عینی هشت سال فشار حداکثری بود که نتیجه‌ای معکوس داد. مستندات موجود نشان می‌دهد که استفاده بی‌رویه دولت از توپخانه سنگین و حملات هوایی، موجی از پیوستن قبایل به انصارالله ایجاد کرد (Knights, 2018) و تاکتیک‌های تخریب‌گرایانه، هزاران قبایلی را که لزوماً ایدئولوژی جنبش را قبول نداشتند به سمت آن راند (Lackner, 2025).

پیامد راهبردی این تجربه آن است که رقیب دیگر نمی‌تواند حذف نظامی حلقه را به عنوان گزینه‌ای واقع‌بینانه در محاسبات خود بگنجاند. همین تغییر در محاسبه، جوهره بازدارندگی است. به بیان دقیق‌تر، سرمایه اجتماعی درون‌زا از طریق تبدیل فشار به سوخت بسیج، تهدید حلقه را باورپذیر و در نتیجه بازدارنده کرده است.

۴-۶-۵. تلاقی سرمایه اجتماعی و موقعیت جغرافیایی

سه مجرای پیشین در تلاقی با موقعیت جغرافیایی یمن، اثری چندبرابر تولید می‌کنند. یمن به واسطه مشرف بودن بر خلیج عدن، دریای سرخ و به‌ویژه تسلط بر بخش عمده‌ای از تنگه باب‌المندب، ذاتاً یک کشور بین‌المللی به شمار می‌رود و هر قدرتی که تنگه‌ها و جزایر اطراف آن را کنترل کند، قادر است توازن قدرت منطقه‌ای و جهانی را تغییر دهد (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۰-۳۱). میان سه گذرگاه آبی هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز پیوندی معنادار و تنگاتنگ وجود دارد و وقوع هر اتفاقی در یکی، بر دیگری اثر می‌گذارد (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۱).

نکته مهم آن است که جغرافیا به تنهایی بازدارندگی تولید نمی‌کند. تنگه باب‌المندب پیش از سال ۲۰۱۴ نیز در همین موقعیت بود اما هیچ کارکرد بازدارنده‌ای برای هیچ بازیگری نداشت. آنچه جغرافیا را به اهرم تبدیل کرد، وجود بازیگری بود که هم بر آن مسلط شد و هم توانست در برابر تلاش برای بیرون راندنش دوام بیاورد. به بیان دیگر، سرمایه اجتماعی متغیر واسط میان جغرافیا و بازدارندگی است؛ بدون آن، موقعیت راهبردی صرفاً یک ظرفیت بالقوه بلااستفاده باقی می‌ماند.

بر همین اساس، تحلیل موجود مبنی بر اینکه با تثبیت انصارالله، اضلاع شبکه بازدارندگی از تنگه

هرمز تا خلیج عدن، باب‌المندب، دریای سرخ، خلیج عقبه و کانال سوئز تکمیل می‌شود (امامی‌راد و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۳)، در پرتو یافته‌های این پژوهش تکمیل می‌شود: این تکمیل نه محصول تصمیم راهبردی یک بازیگر بیرونی، بلکه برآیند فرایندی چهاردهه‌ای از انباشت سرمایه اجتماعی در بستر قبیله‌ای یمن است.

۶. بحث و تحلیل یافته‌ها

۶-۱. تأیید و تعدیل نظریه بسیج منابع

یافته‌ها گزاره بنیادین تیلی را تأیید می‌کنند: نارضایتی از تبعیض و تهمیش در یمن منحصر به هواداران انصارالله نبود و گروه‌های متعددی از وضع موجود ناراضی بودند، اما تنها انصارالله توانست این نارضایتی پراکنده را از طریق بسیج سازمان‌یافته به قدرت تبدیل کند (Tilly, 1978, p. 54). همچنین یافته‌ها تمایز میان بسیج کمی و کیفی را تأیید می‌کنند؛ ائتلاف سعودی منابع مالی به مراتب بیشتری در اختیار داشت اما بازدهی بسیج آن به مراتب کمتر بود (McCarthy, & Edwards, 2004, p. 125).

در عین حال، یافته‌ها نظریه را در یک نقطه تعدیل می‌کنند. در صورت‌بندی کلاسیک، منابع اجتماعی به عنوان ورودی ثابتی تصور می‌شوند که جنبش آنها را جذب می‌کند. اما داده‌های این پژوهش نشان می‌دهد انصارالله صرفاً از سرمایه اجتماعی موجود بهره نبرده، بلکه در بازتولید و بازتعریف آن نقش فعال داشته است. شکستن سنت کفایت، نمونه روشن ساختن سرمایه اجتماعی جدید و نه صرفاً مصرف آن است. بنابراین رابطه جنبش و ظرفیت اجتماعی نه یک‌سویه، بلکه دوسویه و بازتولیدکننده است.

۶-۲. ضرورت تکمیل با نظریه قاب‌بندی

نظریه بسیج منابع در تبیین بعد معنایی فرایند مورد مطالعه ناتوان است. مضمون فراگیر دوم یعنی بازتعریف هنجاری، اساساً یک عملیات معنایی است که تنها با ابزار قاب‌بندی قابل تحلیل است. آنچه رخ داده، جایگزینی ارزش‌های قبیله‌ای با ارزش‌های ایدئولوژیک نبوده، بلکه بازنویسی همان ارزش‌ها در مقیاسی بزرگ‌تر بوده است. این یافته گزاره اسنو و بنفورد درباره هم‌ترازسازی قاب را در بستری غیرغربی تأیید می‌کند و نشان می‌دهد جنبش‌هایی که ارزش‌های بومی را بازتعریف می‌کنند، مقاومت فرهنگی کمتری برمی‌انگیزند تا جنبش‌هایی که

ارزش‌های جدید وارد می‌کنند (Benford, 1988, pp. 198-204 & Snow).

۳-۶. مقایسه با پیشینه

یافته‌های این پژوهش با آثار برانت، نولا و پژوهشگران رند در توصیف سازوکارها همسو است اما در سطح تبیین از آنها فراتر می‌رود. برانت پیوندهای ازدواجی را مستند کرده اما آنها را در چارچوب نظری بسیج منابع تحلیل نکرده است (Brandt, 2017). دشله سازوکارها را مستند کرده اما آنها را عمدتاً به «دستکاری» فروکاسته است (Dashela, 2020). تحلیل حاضر نشان می‌دهد این سازوکارها نه صرفاً دستکاری و نه صرفاً همراهی طبیعی، بلکه فرایندی چهارلایه از تبدیل سرمایه است که هم‌زمان عناصر رضایت، بازتعریف معنایی و اجبار نرم را در بر دارد.

نقطه تفاوت با بخشی از ادبیات فارسی نیز در همین جاست. تحلیل‌هایی که موفقیت انصارالله را عمدتاً به عامل ایدئولوژیک یا حمایت خارجی نسبت می‌دهند، نقش زیرساخت اجتماعی را کم‌برآورد می‌کنند. داده‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بدون شبکه قبیله‌ای، ایدئولوژی زیدی-مقاومتی فاقد کانال انتقال بود و بدون بازتعریف هنجاری، شبکه قبیله‌ای فاقد جهت‌گیری کلان می‌ماند؛ این دو تنها در ترکیب با یکدیگر کارساز شده‌اند.

۴-۶. شکندگی‌های الگو

صداقت علمی ایجاب می‌کند که محدودیت‌های این الگو نیز بازگو شود. نخست، تمرکز ساختاری قدرت در نخبگان هاشمی‌سید با ادعای نمایندگی فراگیر در تعارض است. مستندات موجود نشان می‌دهد سلسله‌مراتب قدرت به شدت بر پایه تبار سازمان یافته و کسانی که پس از تسلط بر صنعا به جنبش پیوسته‌اند، نقش‌های فرعی تری دارند (Sana'a Center, 2022). ناقلی نیز مستند کرده که علی‌رغم راهبرد فرامذهبی، در عمل عمدتاً زیدی‌ها در مناصب رهبری قرار گرفته‌اند (Nagi, 2019). دوم، فراگیری این الگو یکدست نیست؛ گروه بحران بین‌المللی مشاهده می‌کند که در مأرب، مرکز شهر تعز و جنوب یمن، ساکنان به شدت به انصارالله بی‌اعتمادند (International Crisis Group, 2022). سوم، بخشی از وفاداری‌های جلب‌شده ماهیت تطبیقی دارد و نه ایدئولوژیک؛ چنان‌که یکی از مشارکت‌کنندگان اذعان می‌کند، نبود جایگزین قابل قبول در مناطق تحت کنترل طرف مقابل، عاملی مهم در تداوم مقبولیت نسبی انصارالله بوده است (فایه، ۱۴۰۴).

۵-۶. دلالت‌های نظری برای ادبیات بازدارندگی

یافته‌های این پژوهش دو دلالت برای ادبیات بازدارندگی شبکه‌ای دارد.

نخست، این ادبیات تاکنون عمدتاً از منظر بازیگر محوری نوشته شده و حلقه‌ها را به مثابه اجزایی نسبتاً مشابه در نظر گرفته است که تفاوت آنها در موقعیت جغرافیایی، سطح فعالیت و نوع نقش خلاصه می‌شود. یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که متغیر مهم‌تری وجود دارد که کمتر دیده شده است: منشأ سرمایه اجتماعی حلقه. دو حلقه با موقعیت جغرافیایی و توان نظامی یکسان، در صورتی که یکی وفاداری‌اش درون‌زا و دیگری خریداری‌شده باشد، دو ارزش بازدارنده کاملاً متفاوت تولید می‌کنند. بنابراین پیشنهاد می‌شود که در دسته‌بندی‌های آتی اعضای شبکه‌های بازدارنده، در کنار معیار نوع نقش، معیار منشأ وفاداری نیز لحاظ شود.

دوم، این پژوهش نشان می‌دهد که رابطه میان بازیگر محوری و حلقه، رابطه‌ای دوسویه و نه سلسله‌مراتبی است. تحلیل‌هایی که محور مقاومت را اتحادی با محوریت امنیت جمعی و نه رابطه حامی و نیروی نیابتی توصیف کرده‌اند (Katz, 2018)، از این منظر تأیید می‌شوند؛ اما یافته‌های حاضر مبنای جامعه‌شناختی این توصیف را نیز فراهم می‌آورد. حلقه‌ای که سرمایه اجتماعی خود را تولید می‌کند، ناگزیر خودمختاری تصمیم‌گیری نیز دارد، زیرا مشروعیتش را از جامعه خود می‌گیرد و نه از بازیگر بیرونی. بنابراین خودمختاری و کم‌هزینه‌ی دو روی یک سکه‌اند: همان ویژگی‌ای که حلقه را ارزان نگه می‌دارد، آن را از کنترل کامل نیز خارج می‌سازد. این تعارض ذاتی، محدودیت ساختاری هر الگوی بازدارندگی شبکه‌ای مبتنی بر بازیگران درون‌زاست.

۶-۶. تنش درونی الگو: تعارض لایه سوم با سه لایه دیگر

تحلیل نهایی داده‌ها یک تنش ساختاری را در دل الگو آشکار می‌سازد که پایداری بلندمدت آن را مشروط می‌کند. سه سازوکار نخست یعنی ادغام تباری، بازتعریف هنجاری و اقتصاد اخلاقی، همگی بر منطق رضایت، تعلق و معنا استوارند و مشروعیت‌ساز عمل می‌کنند. اما سازوکار سوم یعنی بازمهندسی اقتدار محلی، بر منطق کنترل استوار است و در بلندمدت می‌تواند همان سرمایه اجتماعی‌ای را که سه لایه دیگر ساخته‌اند فرسوده سازد. شیخی که اقتدار خود را از دست رفته می‌بیند، در کوتاه‌مدت سکوت می‌کند اما در بلندمدت به یک نارضایتی خاموش تبدیل می‌شود. شواهد این فرسایش تدریجی در ادبیات موجود دیده می‌شود: ناқы به تمرکز مناصب رهبری در میان نخبگان تباری خاص اشاره می‌کند (Nagi, 2019) و گروه بحران بین‌المللی بی‌اعتمادی عمیق ساکنان مأرب، مرکز تعز و جنوب یمن به این جنبش را مستند می‌سازد (International Crisis Group, 2022). کاربونی نیز تأکید می‌کند که تثبیت این رژیم نه صرفاً محصول رضایت، بلکه

برآیند ترکیبی از مهندسی نهادی و خشونت بوده است (Carboni, 2024). بنابراین می‌توان گفت الگوی انصارالله در فاز بسیج بسیار کارآمد بوده اما در فاز حکمرانی، سازوکاری را فعال کرده که با منطق فاز نخست در تعارض است؛ تعارضی که با کاهش شدت تهدید خارجی احتمالاً آشکارتر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش بود که انصارالله با چه سازوکارهایی سرمایه اجتماعی نهفته در نظام قبیله‌ای یمن را به سرمایه مقاومتی تبدیل کرده و این سرمایه چه نقشی در بازدارندگی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ایفا کرده است. یافته‌ها در دو سطح قابل جمع‌بندی است.

در سطح نخست، تبدیل سرمایه قبیله‌ای به سرمایه مقاومتی محصول یک اقدام واحد نیست، بلکه فرایندی چهارلایه و تدریجی است که در آن هر لایه پیش‌نیاز لایه بعدی است. در لایه نخست، ادغام تباری از طریق ازدواج‌های راهبردی، شکستن سنت کفایت و سازماندهی رزمی خویشاوندمحور، دسترسی فیزیکی جنبش به شبکه‌های قبیله‌ای را فراهم آورد. در لایه دوم، بازتعریف هنجاری از طریق میثاق شرف قبیله‌ای، تعمیم عرف دفاع از سرزمین و پیوند مفاهیم عقیدتی با هویت ملی، دامنه وفاداری را از مقیاس محلی به مقیاس ملی گسترش داد. در لایه سوم، بازمهندسی اقتدار محلی از طریق نظام مشرفین و بازتعریف نقش عاقل، مرجعیت تصمیم‌گیری را بدون برهم زدن ظاهر ساختار سنتی جابه‌جا ساخت. و در لایه چهارم، اقتصاد اخلاقی وفاداری مبتنی بر خمس، زکات و حمایت از بازماندگان، تعهد ساخته‌شده را تثبیت کرد.

در سطح دوم، همین سرمایه از سه مجرا به کارکرد بازدارنده ترجمه شده است: دوام حلقه که تداوم‌پذیری آرایش شبکه‌ای را ممکن ساخته، صرفه‌جویی در هزینه پشتیبانی که حفظ حلقه را با منابع محدود شدنی کرده، و اعتباربخشی به تهدید که با تبدیل فشار به سوخت بسیج، حذف نظامی حلقه را از دایره گزینه‌های واقع‌بینانه رقیب خارج ساخته است. تلاقی این سه مجرا با موقعیت جغرافیایی یمن در باب‌المنذب، حلقه جنوبی شبکه بازدارندگی منطقه‌ای را شکل داده است.

یافته محوری پژوهش آن است که وجه تمایز انصارالله از رقبای خود نه در حجم منابع مادی، بلکه در نسبت ارگانیک آن با ساختار قبیله‌ای است. جنبشی که از درون قبیله برآمده، هم زبان و منطق آن را می‌فهمد، هم به ابزارهای کم‌هزینه و پر ضمانت آن دسترسی دارد و هم وفاداری‌هایی می‌سازد

که در برابر شکست‌های میدانی مقاوم‌اند. در برابر، ائتلاف رقیب که تنها ابزار پرداخت نقدی را در اختیار داشت، وفاداری‌هایی خرید که با نخستین تغییر موازنه متقل شدند.

از منظر نظری، این پژوهش سه دلالت دارد. نخست آنکه ظرفیت اجتماعی در نظریه بسیج منابع باید نه به عنوان ورودی ثابت، بلکه به عنوان متغیری پویا فهمیده شود که جنبش خود در بازتولید آن مشارکت دارد. دوم آنکه پایداری وفاداری در جنبش‌های اجتماعی تابع منشأ آن است؛ وفاداری برآمده از تعلق و معنا از وفاداری برآمده از پرداخت مادی به مراتب بادوام‌تر است. سوم آنکه در ادبیات بازدارندگی شبکه‌ای، منشأ سرمایه اجتماعی هر حلقه باید به عنوان متغیری تعیین‌کننده در ارزیابی اعتبار کل نظام بازدارنده لحاظ شود؛ متغیری که تاکنون در سایه معیارهای جغرافیایی و عملیاتی مانده است. این سه دلالت، فراتر از مورد یمن، برای مطالعه جنبش‌های اجتماعی و آرایش‌های امنیتی در جوامعی که ساختارهای سستی در آنها همچنان زنده است قابل تعمیم است.

در عین حال، دو ملاحظه انتقادی باید در نتیجه‌گیری لحاظ شود. نخست آنکه تعارض ذاتی میان لایه سوم الگو یعنی بازمهندسی اقتدار محلی و سه لایه دیگر، در بلندمدت می‌تواند همان سرمایه‌ای را که بازدارندگی بر آن استوار است فرسوده کند. دوم آنکه بخشی از دوام مشاهده‌شده، محصول وجود تهدید خارجی مستمر است و کاهش شدت این تهدید، آزمون واقعی پایداری الگو خواهد بود؛ آزمونی که نتیجه آن هم برای آینده سیاسی یمن و هم برای اعتبار حلقه جنوبی شبکه بازدارندگی منطقه‌ای تعیین‌کننده است.

منابع

- اخوان کاظمی، مسعود و شاهملکی، حامد (۱۴۰۰). مؤلفه‌های مقاومت در فرهنگ سیاسی جنبش انصارالله یمن. مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۱۰(۱)، ۳۲-۱.
- ازغندی، علیرضا و روشندل، جلیل (۱۳۸۵). مسائل نظامی و استراتژیک معاصر. تهران: سمت.
- امامی‌راد، قاسم؛ برزگر، کیهان و ذاکریان امیری، مهدی (۱۴۰۰). الگوی بازدارندگی شبکه‌ای جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا: مطالعه موردی جنبش انصارالله یمن. علوم سیاسی، ۱۷(۵۶)، ۳۹-۱.
- التمیمی، عزالدین (۱۴۰۴). مصاحبه عمیق نیمه‌ساختارمند درباره سازوکارهای بسیج و مشروعیت بخشی انصارالله. [مصاحبه ضبط‌شده].
- برزگر، ابراهیم؛ خرمشاد، محمدباقر؛ رهبر، عباسعلی؛ عالیشاهی، عبدالرضا (۱۳۹۹). ریشه‌ها و پیامدهای امنیتی نفوذ رژیم صهیونیستی در خلیج فارس با تأکید بر نقش محوری محمد بن سلمان. آفاق امنیت، ۱۴(۵۲)، ۷۷-۱۰۱.
- خزلی، اکبر و ادیبی، حمیدرضا (۱۳۹۸). جریان‌شناسی جنبش انصارالله یمن در راستای قدرت بخشی به ژئوپلیتیک حوزه مقاومت. جغرافیای نظامی و امنیتی، ۲(۶)، ۳۶-۵.
- شاکریان (۱۴۰۴). مصاحبه عمیق نیمه‌ساختارمند درباره سازوکارهای اجتماعی و فرهنگی بسیج در انصارالله. [مصاحبه ضبط‌شده].
- فایه، عبدالله (۱۴۰۴). مصاحبه عمیق نیمه‌ساختارمند درباره ساختار قبیله‌ای و ظرفیت‌های بسیج انصارالله. [مصاحبه ضبط‌شده].
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای. تهران: میزان.
- محمدی (۱۴۰۴). مصاحبه عمیق نیمه‌ساختارمند درباره ساختار قدرت و مدیریت قبایل در یمن. [مصاحبه ضبط‌شده].
- محمدی، ایمان (۱۳۹۹). نقش فکری سیاسی جنبش انصارالله یمن در توسعه محور مقاومت. [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه باقرالعلوم].
- الحمادی، نبیل (۲۰۱۸). البنية القبلية والتحولات السياسية في اليمن المعاصر. مجلة سياسات عربية، ۳۲(۳)، ۷۱-۹۲.
- الشرجی، عادل مقل (۲۰۱۲). التحولات الاجتماعية والسياسية في اليمن منذ ۱۹۶۲. صنعاء: مركز عبادي للدراسات والنشر.

الماورئ، خدیجه (۲۰۰۲). السلطة المحلية والقبيلة في اليمن. صنعاء: المكتبة التاريخية اليمنية.
المقحفي، إبراهيم أحمد (۱۹۸۸). معجم البلدان والقبائل اليمنية. صنعاء: دار الكلمة للنشر والتوزيع.
بن لزرقي، فيصل (۲۰۱۹). الدولة والقبيلة في اليمن: جدلية القوة والسلطة. بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.

- ACAPS. (2020). *The Houthi supervisory system* (Thematic Report). Assessment Capacities Project.
- Brandt, M. (2017). *Tribes and politics in Yemen: A history of the Houthi conflict*. Oxford University Press.
- Carboni, A. (2024). The Houthi movement and the management of instability in wartime Yemen. *Civil Wars*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1080/13698249.2024.2347144>
- Coleman, J. S. (1988). Social capital in the creation of human capital. *American Journal of Sociology*, 94(Supplement), S95-S120. <https://doi.org/10.1086/228943>
- Dashela, A. (2020). *Coercing compliance: The Houthis and the tribes of northern Yemen*. Washington Institute for Near East Policy.
- Dresch, P. (1989). *Tribes, government, and history in Yemen*. Oxford University Press.
- Edwards, B., & McCarthy, J. D. (2004). Resources and social movement mobilization. In D. A. Snow, S. A. Soule, & H. Kriesi (Eds.), *The Blackwell companion to social movements* (pp. 116-152). Blackwell Publishing. <https://doi.org/10.1002/9780470999103.ch6>
- Fattah, K. (2012). *Yemen: A social intifada*. Carnegie Endowment for International Peace.
- International Crisis Group. (2022). *Truce test: The Huthis and Yemen's war of narratives* (Middle East Report No. 233).
- Katz, B. (2018). Axis rising: Iran's evolving regional strategy and non-state partnerships in the Middle East. Center for Strategic and International Studies.
- Kendall, E. (2017). Iran's fingerprints in Yemen: Real or imagined? Brent Scowcroft Center on International Security, Atlantic Council.
- Knights, M. (2018). The Houthi war machine: From guerrilla war to state capture. *CTC Sentinel*, 11(8), 15-23.
- Knights, M., Al-Gabarni, A., & Coombs, C. (2022). The Houthi Jihad Council: Command and control in "the other Hezbollah". *CTC Sentinel*, 15(10), 1-17.
- Lackner, H. (2025). *Yemen's political landscape*. Middle East Report and Information Project.

- McCarthy, J. D., & Zald, M. N. (1977). Resource mobilization and social movements: A partial theory. *American Journal of Sociology*, 82(6), 1212-1241. <https://doi.org/10.1086/226464>
- Nagi, A. (2019). *Yemen's Houthis used multiple identities to advance*. Carnegie Middle East Center.
- Nevola, L. (2020). Houthis in the making: Nostalgia, populism, and the politicization of Hashemite descent. *Arabian Humanities*, (13). <https://doi.org/10.4000/cy.5917>
- Ostovar, A. (2018). The grand strategy of militant clients: Iran's way of war. *Security Studies*. <https://doi.org/10.1080/09636412.2018.1508862>
- Putnam, R. D. (1993). *Making democracy work: Civic traditions in modern Italy*. Princeton University Press.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling alone: The collapse and revival of American community*. Simon & Schuster.
- Salmoni, B. A., Loidolt, B., & Wells, M. (2010). *Regime and periphery in northern Yemen: The Huthi phenomenon* (MG-962-DIA). RAND Corporation. <https://doi.org/10.7249/MG962DIA>
- Sana'a Center for Strategic Studies. (2022). *Entrenched power: The Houthi system of governance*.
- Snow, D. A., & Benford, R. D. (1988). Ideology, frame resonance, and participant mobilization. *International Social Movement Research*, 1, 197-217.
- Tilly, C. (1978). *From mobilization to revolution*. Addison-Wesley.
- Tabatabai, A., et al. (2021). The Iran Threat Network (ITN): Four models of Iran's nonstate client partnerships. RAND Corporation.
- Weir, S. (1997). A clash of fundamentalisms: Wahhabism in Yemen. *Middle East Report*, (204), 22-26. <https://doi.org/10.2307/3013139>